

الزامات و دستاوردهای روش شناسی توسعه

دکتر احمد نقیب زاده^۱، ذاکر حسین ارشاد^۲

چکیده

روش شناسی توسعه به معنی برجسته ساختن نوع مواجهه ی است که نسبت به توسعه صورت گرفته است. در روش شناسی توسعه، رویکرد و نگاههای که به توسعه وجود دارد، مورد بازخوانی قرار می گیرد. حداقل سه نوع روش نسبت به توسعه وجود دارد، قدیمی ترین مواجهه و متدلوژی که نسبت به توسعه وجود دارد، روش سنتی نسبت به توسعه است. مکتب نوسازی کلاسیک، جزو مکاتبی است که با رویکرد سنتی نسبت به توسعه برخورد کرده اند. در این روش، دوگانه انگاری میان مولفه های سنتی و مدرن و اعتقاد به گسست به منظور توسعه یافتگی از مختصات اصلی به حساب می آید. دومین روش، روشهای علوم رفتاری است. در این روش که همه چیز و از جمله مباحث توسعه تحت تأثیر هژمونی اثباتگرایی بوجود طرح می شود، توجه به مسایل عینی در بحث توسعه تبدیل به یک امر کانونی می شود. عینیت گرایی در توسعه به همان نسبت الزامات اثباتگرایی را برجسته می سازد، در بحث توسعه نگاههای دوگانه انگاری متدلوژی سنتی را نیز کمرنگ می سازد. مکتب نوسازی جدید جزو مکاتبی است که مباحث خود را با استفاده از روشهای علوم رفتاری به بحث می گذارد. سومین روش، روش علوم پسا رفتاری است. در این روش هرگونه قطعیت گرایی سنتی و هم چنین عینیت گرایی علوم رفتاری کمرنگ شده و مولفه های باطنی توسعه نیز در متن قرار می گیرد. در روش علوم پسا رفتاری زمینه برای طرح مباحث چون الگوهای متکثر در باب توسعه فراهم میشود. سخن گفتن از الگوهای متکثر و دخیل کردن عناصرهای محیطی در باب توسعه جزو الزامات است که در روش شناسی پسا رفتاری وجود دارد. مکاتب توسعه ی و خصوصاً کثرتگرایی در باب توسعه جزو برایندهای روش پسا رفتاری است.

کلید واژه ها: توسعه، روش شناسی، روش سنتی، روش علوم رفتاری، روش علوم پسا رفتاری، مکتب نوسازی کلاسیک، مکتب نوسازی جدید، کثرتگرایی

^۱استاد دانشگاه تهران

^۲دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) zakerershad@yahoo.com

مقدمه

در متدولوژی توسعه بحث از خود توسعه نمی شود بلکه این بحث به عنوان یک بحث درجه دوم در صدد بررسی الگوها و روشهای است که اندیشمندان برای مواجهه با خود توسعه از آنها استفاده کرده اند. به عبارت دیگر روش شناسی توسعه یک بحث نظری است که با یک نگاه کلان تمامی راههای مطالعاتی و مواجهه دیگران را نسبت به توسعه کشف کرده و مورد دقت قرار می دهد. در روش شناسی تلاش بر این است که تمامی سطوح و لایه های آشکار و پنهان روش تحقیق پژوهشگران توسعه به عنوان یک سوژه جدی مورد توجه قرار بگیرد. پرداختن به روش شناسی توسعه علاوه بر اینکه مدلولات معرفی خاص را به همراه دارد، در حوزه عمل، نحوه مواجهه کشورهای توسعه یافته را نیز مشخص می سازد. در نتیجه، حاصل روش شناسی توسعه پیدا کردن جهت و نحوه حرکت به سمت توسعه برای کشورهای جهانی سومی است. روش شناسی توسعه کمک می کند که مسیرهای طی شده در باب توسعه در فرایند تاریخ شناسایی شده و ابهامات متدولوژیکی که سایه بر اصل توسعه انداخته است از بین برود. به دلیل ابهامات روش شناسانه ی که در باب توسعه وجود دارد، توسعه را در پاره از کشورها از سوژه بودن انداخته و تبدیل به یک امر ایدئولوژیک ساخته است. بی مهوری و بی توجهی برخی از کشورها به توسعه از همین رهگذر قابل بحث است.

پژوهشگران توسعه تاکنون از روشهای مختلف بهره برده اند. از روشهای صرفا انتزاعی گرفته تا روشهای انضمامی. بیشترین دغدغه ی که پژوهشگران و کارگزاران توسعه را به خود مشغول کرده است، وضعیت نابسامان و آشفته جهان سوم است « ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا در نطق ۲۰ ژانویه ۱۹۴۱ خود از حل مسائل " مناطق توسعه نیافته " سخن گفت و پس از آن به تدریج بحث از توسعه و توسعه نیافتگی با پشتوانه نظری از قرن نوزدهم در خصوص رشد، تکامل، ترقی ... همراه با نوسازی در ادبیات علوم اجتماعی شیوع یافت» (موثقی، ۱۳۸۵: ۳۷) ادبیات توسعه نشان می دهد که مناطق توسعه نیافته و دغدغه تحول در آن مناطق جزو دال مرکزی در مباحث توسعه است. اندیشمندان توسعه نوعا با رهیافت هنجاری و اینکه چگونه می توانند بر بن بستهاهای اجتماعی و توسعه نیافتگی کشورهای عقب مانده جهان سومی فایق بیابند، توسعه را مورد بحث و توجه قرار می دهند. اما اینکه رسیدن به توسعه را از کدام راه میسر می دانند مسأله ای است که هنوز وفاق جمعی در این مورد وجود ندارد و هر اندیشمندی براساس یکسری الگوهای خاص در صدد طرح مسأله است. در یک صورت بندی دیگر، روشهای مربوط به توسعه را در سه کتگوری می توان از همدیگر تفکیک کرد. یکی سنتی (ایدئولوژیک) دوم روش برگرفته شده از علوم رفتاری (علمی) سوم هم روش علوم پسا رفتاری (پسا رفتاری). هر یک از این روشها الزامات و دستاوردهای نظری خاص خود را در باب توسعه برجای می گذارد که به صورت ذیل به آن می پردازیم.

الف. روش سنتی

در این روش که جزو کلاسیک ترین روش مطالعاتی در حوزه سیاست است. مطالعات و پژوهشها در باب توسعه نیز کلاسیکی بوده و با توجه به یکسری مولفه های نخستین در باب مطالعات علمی صورت می گیرد.

۱. شکلی و توصیفی بودن مطالعات

در این روش مطالعات و پژوهشهای انجام شده به توصیف شکلهای توسعه و سازوکارهای پرداخته می شود که در کشورهای توسعه به اجرا گذاشته شده است. در این روش پژوهشگران توسعه صرفا به مسائل و سرگذشت کشورهای توسعه

یافته می‌پردازند و سایر کشورها را نیز به صورت غیر مستقیم به مسیر انجام شده توسط کشورهای توسعه یافته فرامی‌خواند. « در روش توصیفی صرفاً به تصویر هرچه دقیقتر پدیده مورد مطالعه محدود می‌شود» (سیف زاده، ۱۳۷۵، ۲۸) توصیف شکلی توسعه به معنی برجسته‌سازی عناصر و شاخصهای عینی توسعه نیست بلکه به معنی تقلیل‌گرایی در باب مطالعات توسعه‌ی به حساب می‌آید. مطالعات شکلی به نحو متضمن بر داشتهای ایدئولوژیک از توسعه و تحمیل یک تجربه به صورت ارزشگذارانه بر سایر کشورها است.

۲. محدودیت حوزه مطالعاتی به اروپا

دومین ویژگی که روش سنتی از آن برخوردار است بر میگردد به تنگ نظری و محدودیت که در حوزه مباحث وجود دارد. دانشمندان توسعه با تجرید و انتزاع و تعمیم اطلاعات مربوط به تحولات کشورهای اروپایی عموماً به قواعدی کلی و دستوری در رابطه با روند توسعه و یا رشد در کشورهای جهان سوم می‌پردازند. از درون این نگاه است که تک خطی بودن توسعه یک امر حتمی می‌نماید و برای توسعه الگوهای در نظر گرفته می‌شود که آن الگوها خاص کشورهای اروپایی است و سایر کشورها نیز اگر می‌خواهند به توسعه دست پیدا کنند باید به مختصات جامعه اروپایی بیش از هر وقت دیگر توجه نمایند. از این نظر، توسعه یافتگی به معنی ارپایی شدن است تا توسعه یافتگی با مدل‌های اقتضایی. دیگر گونی‌های که در اثر سودای توسعه موجود می‌آید دقیقاً همان تجارب است که کشورهای اروپایی پشت سر گذاشته است. به عبارت دیگر در مطالعات توصیفی از توسعه، توسعه یافتگی یک راه دارد و تجربه انحصاری کشورهای اروپایی است. رسیدن به توسعه از راه‌های دیگر امکان‌پذیر نیست و آن راه همان راهی است که کشورهای توسعه یافته غربی در پیش گرفته است.

۳. وجود نگاه محافظه کارانه در مطالعات

اگرچه توسعه‌گرایی در اصل خود بر ایند دیگرگونی و تغییر است و میانه‌ی با محافظه کاری ندارد ولی در روش سنتی، توسعه با پارامترهای محافظه کارانه قابل مطالعه است و یک ایستایی و رکود در متن کار روش سنتی وجود دارد. روش سنتی در مقایسه با سایر روشها در مطالعات شان غالباً جنبه ایستا دارند و صرفاً تحولات نهادهای سیاسی گذشته کشورهای اروپایی را مورد مطالعه قرار می‌دهند و از رهگذر تجارب آنها دست به نسخه پیچی برای کشورهای علاقه مند به توسعه می‌زنند. پویایی طبیعی در مباحث توسعه حتی به عنوان یک متغیر دخیل هم مورد توجه قرار نمی‌گیرد. همه چیز به صورت ایستا و در یک چارت آماده و ثابت به اجرا گذاشته می‌شود. « نتیجه حاصله این طرز تفکر آن است که دانشمندی که به این بینش علمی گرایش دارند تنها تکیه به گذشته دارند. حتی اگر نسخه رشد و یا توسعه برای کشوری تجویز کنند متکی بر تجربیات گذشته کشورهای غربی اروپا و آمریکا است. بدین لحاظ نتیجه جبری چنین طرز فکری ایجاد ایستایی و جلوگیری از پویایی در ارائه مدل‌های جدید رشد و یا توسعه است» (سیف زاده؛ ۱۳۷۵: ۶۴)

۴. فقدان هرگونه برداشت ابلاغیانه در مطالعات

در روش سنتی بیشتر سازوکارهای استقرایی برای رسیدن به نتیجه، مطلوبیت دارد و کمتر از سازوکارهای جدید روشی استفاده می‌شود. دغدغه اصلی در پارادایم اثباتی رسیدن به یک قاعده کلی آنها از رهگذر جزئیات است. طبیعی است که یکی از الزامات چنین منطقی در نظر نگرفتن اقتضائات زمانی و مکانی برای رسیدن به توسعه است. به عبارت دیگر در این

رهیافت، زمان و مکان خنثی و لایشرط در نظر گرفته می شود. تهی کردن زمان و مکان از اقتضائات ذاتی شان به معنی تن دادن به ملزومات پارادایم اثباتی است که می خواهد اعتبار خود را به صورت روایت کلان بر کل تاریخ تسری ببخشد.

زمانیکه در فرایند مطالعات، کشورهای مبدأ به صورت ریز و جزئی مورد بازخوانی قرار می گیرد، نتیجه و الزام قهری آن، این است که ما به یک قاعده ثابت که مبتنی بر همان داده ها است برسیم. دانشمندان توسعه بدون توجه به سایر الگوهای محیطی و بومی، توسعه را فقط در چرخه تحولات ریز و جزئی کشورهای اروپایی می بینند و به همان دلیل هیچگاه توجه به مشی های ابطالگرایانه نمی کنند. قواعد و الگوهای توسعه از این نظر، دیگر یک امر تاریخی به معنی هایدگری نیست بلکه یک امر فراتاریخی است که اعتبار آن برای همه جوامع یکسان در نظر گرفته می شود. این در حال است که ابطالگرایی در حوزه روش شناسی، اعتبار یک الگوی معرفتی و عملی را تا اطلاع ثانوی معتبر می شمارد و یک الگو ممکن است بعد از گذشت زمان، با انقضاء تاریخی روبرو شود. از این نظر الگوهای که مبتنی بر تجربیات جامعه غربی است ممکن است برای جوامع و کشورهای خاص آنها تا اطلاع ثانوی از اعتبار برخوردار باشد و انتظار دایمی از آنها و اینکه تحت هر شرایط برای توسعه یافتگی کشورهای جهانی سومی از آنها مدد بجویم صحیح نبوده و قابل دفاع نیست.

مکتب نوسازی کلاسیک، جزو مکاتبی است که با استفاده از روش سنتی توسعه را مورد بحث قرار داده و دقیقاً بر مولفه های تأکید می نمایند که روش سنتی نیز بحث های خود را بر اساس آنها پیش می برد. نگاه ایدئولوژیک در این روش به عنوان جوهر و عنصر اصلی است که وظیفه معنی بخشی به همه عناصر دیگر را به عهده دارد. در یک تعبیر بی رحمانه تر که نئومارکسیستها دارد، « نوسازی چیزی بیش از یک ایدئولوژی جنگ سرد نیست که برای توجیه دخالت های آمریکا در جهان سوم طراحی شده است. (آلوین سو، ۱۳۸۸، ۶۴) انطباق مباحث مکتب نوسازی کلاسیک با روش سنتی در حوزه روش شناسی با مشخص کردن عناصر مکتب نوسازی بیشتر روشن خواهد شد.

عناصر مکتب نوسازی کلاسیک

آشتی ناپذیر بودن سنت و تجدد

نوسازی محصول دو قطبی بودن سنت و تجدد جامعه غرب است. نوسازی به معنی نو شدن و گذر از سنت و پیوست به مدرن است. جامعه توسعه یافته، جامعه رها از سنت است و هیچگاه اسیر دام و باورهای سنتی نیست. سنت و ارزش های سنتی معیار و شاخص اصلی برای شناسایی جوامع از همدیگر است. هرگاه جامعه ی توان رهیدن از سنت را یافت آن زمان است که زمینه توسعه یافتگی آن فراهم خواهد شد. جامعه به هر میزان که در دام سنت اسیر باشد به همان میزان توسعه نیافته است. جوامع همزمان نمی توانند هم توسعه یافته باشند و هم عناصر و ارزش های سنتی را با خود حمل کنند. سنت و تجدد در این نگاه مانع الجمع است. آشتی ناپذیری سنت و تجدد در وجه روش شناسانه ی خود با پارامترهای روش سنتی کاملاً انطباق دارد و به معنی برجسته سازی نگاه های ایدئولوژیک در باب نوسازی و توسعه می باشد.

مترادف بودن توسعه یافتگی و غربی سازی

در مکتب نوسازی، نوسازی به معنی غربی سازی است و توسعه به معنی رسیدن به وضعیت جوامع اروپایی. مترادف دانستن توسعه یافتگی و غربی سازی به معنی ترجیح دادن یک تجربه بر تجربه های دیگر است. مکتب نوسازی باور دارد که وقتی سخن از توسعه به میان می آید، این سخن به معنی بسط تجربیات موجود در کشورهای اروپایی و آمریکا بر سایر

کشورها است. هرگاه سایر کشورها مثل کشورهای مقصد، تحول و دیگرگونی مشابه را پیشه ساخت امکان توسعه یافتگی نیز فراهم خواهد شد در غیر آن صورت هیچگونه مجال برای توسعه وجود ندارد. به همین لحاظ است که کلمن در تعریف توسعه می‌گوید: نوسازی سیاسی فرایندی است که به موجب آن نظام‌های سنتی غیر غربی ویژگی‌های جوامع توسعه یافته را کسب می‌کنند. (آلوین سو، ترجمه مظاهری،) نگاه تبادلی به توسعه و غربی سازی از سوی مکتب نوسازی، به معنی برجسته کردن وجه محافظه کارانه ی است که در روش سنتی به عنوان یک رکن عمل می‌کرد. زمانیکه سخن از ترجیح تجربه دنیای اروپایی بر سایر تجربه‌ها به میان می‌آید، تداعی کننده اصل اساسی محافظه کاری است که گفته می‌شود محافظه کاری یعنی ترجیح یک امر معلوم نسبت به امر نامعلوم. گویا در این نگاه تجربه دنیای اروپا یک امر معلوم است و نیاز به پذیرش ریسک‌های ناشی از اتخاذ تجربه جدید نیست.

- ایدئولوژیک بودن توسعه

توسعه و نوسازی قبل از آنکه یک راهبرد اجتماعی برای رفاه جمعی باشد یک ایدئولوژی است که در پرتو آن برخی از جوامع باورها و ارزش‌های خود را بر سایرین تحمیل می‌کنند. ایدئولوژیک بودن توسعه به معنی این است که در مکتب نوسازی، آگاهی‌های معطوف به توسعه به گونه وجود دارد که فقط تجربه‌های دنیای اروپا را حامل توسعه می‌داند و سایر تجربه‌ها و عناصر موجود در جوامع دیگر را فاقد هرگونه پتانسیل برای توسعه تحلیل می‌کند. معنی دیگری که ایدئولوژیک بودن توسعه تحمیل می‌کند، غیریت‌سازیهایی آشتی‌ناپذیر میان جوامع اروپایی و غیر اروپایی است. از این نظر، جوامع یا توسعه یافته و یا توسعه نیافته در نظر گرفته می‌شود حالت سوم در این نگاه وجود ندارد یعنی نمی‌توان سخن از جوامع به میان آورد که در حال توسعه باشد. از این نظر، تغییرات رادیکال برای رسیدن به توسعه یک اصل است. گسست و انقطاع از پیشینه تاریخی برای همه جوامع که سودا و آهنگ توسعه را داشته باشد، به عنوان یک ضرورت تلقی می‌شود. کشورهای توسعه نیافته بیچاره، فقیر، قابل ترحم و... در نظر گرفته می‌شود. به همین جهت است که ادوارد سعید در تعریف از توسعه و نوسازی می‌گوید: نوسازی برآیند شرق‌شناسی است که مخلوق ذهن غربی است و بازتاب دهنده ذهن غرب نسبت به شرق است. (آلوین سو، همان)

خطی بودن توسعه

تغییر فرایند یکسویه و تکاملی است. جامعه انسانی حتماً از یک خط مشخص و روشن می‌گذرد. سیر از بدویت به مدنیت. (David Harrison; 1988, 32-35) این خط تکاملی در دنیای غرب تجربه شده و هر کشور دیگری که قصد رسیدن به توسعه را دارد باید از همان خط و مطابق با تجربه دنیای مغرب زمین حرکت شان را عیار بسازند. زمانیکه حرکت توسعه‌ی یک کشور هم آغاز شد، دیگر امکان بازگشت وجود ندارد، این سخن یاد آور گفته لوی در باب توسعه است که ارتباط میان کشورهای توسعه نیافته را با توسعه یافته به عنوان عامل توسعه در نظر گرفته و می‌گوید: زمانیکه ذایقه‌ی کشورهای توسعه نیافته با پیسی و کوکاکولای آمریکایی آشنا شود، محال است دوباره به آب غیر بهداشتی کشورهای خود روی بیاورند. معنی این سخن این است که در توسعه آغاز مهم است. زمانیکه حرکت‌های توسعه‌ی آغاز شد، این حرکت لزوماً تکاملی است و هیچگاه تنازلی نیست ثانیاً امکان برگشت نیز در آن وجود ندارد.

ب. روش علوم رفتاری

این روش مرحله دوم و پیشرفته تر از روش سنتی است. نسبت روش رفتاری با روش سنتی مثل روش استقراء گرایی کلاسیک با استقراء گرایی پیشرفته است. در این روش، اگرچه از جهت دیگر بازم محدودیتهای جغرافیایی برای مطالعه وجود دارد و کشورهای اروپایی غربی و آمریکا به عنوان ایده آل تاییهای کشورها در نظر گرفته می شود، ولی عناصر و پارامترهای جدیدی جاگزین عناصر روش سنتی می شوند. به عبارت دیگر در روشهای برگرفته شده از علوم رفتاری به رغم اینکه اروپای غربی و آمریکا به عنوان ایده آلهای در نظر گرفته شده و سایر کشورها به همان مقصد حرکت داده می شوند ولی راههای رسیدن به هدف لزوما همان راه ایدئولوژیک نیست و راههای جدید و متناسب با شرایط زمانی و مکانی هر کشور، پیشنهاد می شود. که البته این به معنی نسبی گرایی روشی و افتادن در ورطه تاریخ گرایی هایدگری نیست که هرگونه ظرفیت برای رسیدن به یک قاعده در باب توسعه ممتنع باشد. در این روش اصلاحات و نقدهای معطوف به روش سنتی در نظر گرفته شده و بر نفی تاریخگرایی تأکید شده و صرفاً به استقراء گرایی بسنده نمی شود (حقیقت، ۱۳۸۵: ۱۸۲) یعنی در این روش ضمن اینکه کارها به روش استقراء گرایی خلاصه نمی شود، تاریخگرایی که جزو عناصر روشهای پسا رفتاری هست نیز مورد نفی قرار می گیرد. توضیح بیشتر این روش را در قالب مولفه های ذیل پی می گیریم.

عینی بودن مطالعات

همانگونه که در کل پژوهشهای علوم انسانی دغدغه رهایی از بافتنهای ذهنی و مباحثات صرفاً انتزاعی و رسیدن به یک اعتبار علمی، آگوست کنت را وادار به طرح فزیک اجتماعی کرد و رفتارگرایان را در حوزه روابط بین المللی به سمت انقلاب رفتاری در دهه شصت سوق داد، ابهامات موجود در باب توسعه، پژوهشگران این حوزه را نیز وادار کرد که با روی آوری به یک رهیافت عینی از بن بستهای روشی و فرو افتادن در سندروم مباحث انتزاعی نجات پیدا کرده و توسعه را در برخی از حوزه های جغرافیایی ممکن بسازد. عینی گرایی در بحث توسعه به معنی این است که نظریات ارائه شده در باب توسعه از مرزهای عقاید و آگاهیهای افراد گذشته و فراتر از ارزشهای تاریخی یک کشور قابل بحث است. تصورات تحریف شده ی در باب توسعه وجود دارد که ممکن است سبب کج فهمی و احیاناً موجب واگرایی حلقات بین المللی نسبت به توسعه شوند، ولی عینی گرایی می تواند زمینه فایق آمدن بر همه این ابهامات و پرسشها را فراهم سازد زیرا « رفتارگرایان بر طبق فلسفه علمی خود فرض را بر این گرفته اند که می توان فارغ از نظر و چارچوب نظری مستقیماً به سراغ داده های خام رفت و آنها را شناخت و تحلیل کرد. ... رفتارگرایی با هرگونه گرایش اخلاقی، تجویزی و هنجاری در مطالعات سیاسی مخالف بوده است. به نظر رفتارگرایان میان احکام واقعی و احکام ارزشی تمایزی اساسی و آشکار هست و ذهن پژوهشگر می تواند خود را از عین مورد پژوهش جدا نگه دارد و با تکیه بر مشاهده و آمار و ارقام موضوع را بشناسد.» (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۲-۶۳) اتخاذ روش عینی در باب توسعه به معنی عمومی ساختن توسعه برای همه جریانها و گروههای اجتماعی در کل جهان است بدون دخیل دانستن آموزه های اعتقادی، ارزشهای اجتماعی و... آنها.

فلاسفه علم در بحث عینیت و کارکرد که عینیت دارد نکات ارزشمندی را یاد آور می شود که یادآوری آن در این جا خالی از فایده نیست و می توان با توجه به آن عینیت در باب توسعه را نیز یک توجیه علمی نمود « کارل پوپر وضعیتهای مسأله آمیز عینی در علم را به یک جعبه آشیانه در باغ تشبیه می کند. جعبه نماینگر یک وضعیت مسأله دار و امکان عینی برای

پرنندگان است. شاید روزی تعدادی پرنده این امکان را دریابند، مسأله‌اش را حل کنند و با موفقیت از جعبه سود جسته، اشیانه‌ی را بسازند.» (چالمرز؛ ۱۳۸۱: ۱۴۰) اگر از ادبیات پوپر بخواهیم استفاده کنیم، توسعه یک جعبه‌ای است که در اختیار کشورها و نمایندگان ملت‌ها قرار گرفته است، شاید روزی فرا رسد که معاندترین گروه‌ها مسأله‌ی شان را از رهگذر جعبه توسعه حل بسازند. افغانستان و یا احداقل پاره‌ی از گروه‌های اجتماعی که در این کشور، توسعه را به مثابه یک طرح ایدئولوژیکی و کاپیتالیستی مورد بحث قرار می‌دهند و در برابر مظاهر توسعه مقاومت نشان می‌دهند، اگر عینیت توسعه به مثابه یک اصل جاباز کند، زمینه آشتی میان حلقات سنتی و مظاهر توسعه فراهم خواهد شد و هرگونه بداندیشی نسبت به توسعه روبه‌تقلیل خواهد گذاشت. از رهگذر عینیت، اسارت در دام توهم توطئه و اینکه توسعه یک پلان برای تسخیر کشورهای جهان سومی باشد از بین می‌رود زیرا «عینیت باوری تزی است که می‌گوید واقعیت مستقل از ذهن ما در خود وجود دارد و این واقعیت به همین صورت قابل شناختن است» (برایان فی، ۱۳۸۶: ۳۴۷) توسعه یک واقعیت در خود است نه اینکه توسعه را با یکسری تصورات انحرافی، به مثابه یک دام برای چپاول جهان سوم در نظر بگیریم.

پیامدهای عینی، عینیت‌گرایی برای کشورهای مثل افغانستان که کانون حلقات سنتی است، و مناسبات شان را با دنیای توسعه یافته به صورت ایدئولوژیک تعریف می‌کنند، خیلی قابل توجه خواهد بود. «طرفداران علوم رفتاری معتقدند که در مطالعات علمی از رفتارهای سیاسی می‌توان با به‌کارگیری تکنیک‌های دقیق و موثق (شامل انتخاب، جمع‌آوری و تنظیم و ترتیب اطلاعات) صحت و سقم فرضیه‌ها را مورد آزمایش قرار داد. انجام چنین وظیفه‌ی طبیعتاً... زمینه را برای تولید نظریه مناسب مثلاً برای رشد و یا توسعه جهان سومی اسلامی فراهم می‌کند» (سیف زاده، ۱۳۷۵: ۶۷) یکی از علل اصلی برای تولید خشونت در افغانستان و مواجهه خصمانه با فرصت‌های که از رهگذر حضور جامعه جهانی در افغانستان وجود دارد، فقدان نگاه عینی نسبت به توسعه و مظاهر دنیایی جدید در این کشور است. هرگونه تردید و شک نسبت به دنیای مدرن و تأکید بر هنجارهای سنتی به معنی انکار توسعه به مثابه یک کالای ارزشمند اجتماعی است و تا زمانیکه روشهای عینی جای بافتارهای ذهنی را نگیرد هیچگونه اتفاق درخشانی نخواهد افتاد.

تبیینی بودن مطالعات

در رهیافت رفتاری ضمن اینکه دغدغه اصلی رسیدن به قاعده کلی و ثابت هست ولی رسیدن به این قاعده کلان صرفاً از رهگذر گزارش اتفاقات جزئی کشورهای توسعه یافته صورت نمی‌گیرد بلکه پژوهشگران با واکاوی علل اتفاقات و بررسی تمامی فرایندهای که منجر به توسعه شده، زمینه را برای رسیدن به قاعده کلان فراهم می‌سازند. علت کاوی در باب توسعه و متوقف نماندن بر توصیف رخدادهای به معنی این است که پژوهشگران واقعیت‌های معطوف به توسعه را با ذهن متصرفانه خودشان در یک اولویت بندی جدید قرار می‌دهند. به قول آلن راین در تبیین‌های علی راه برای نگرستن از دیدگاه شخص سوم فراهم می‌شود و این به معنی عدم تسلیمی پژوهشگر به رخدادهای و واقعیت‌های پیرامونی است و حتی ممکن است تقارن بسیار اندکی میان درک فاعل و واقعیتها وجود داشته باشد. (راین؛ ۱۳۸۲: ۱۳۹) زمانیکه تصرف به رسمیت شناخته شد زمینه برای طرح الگوی جدید نیز فراهم می‌شود. به عبارت دیگر در رهیافت رفتاری، با در مرکز قرار گرفتن فاعل شناسا همه واقعیتها براساس پردازشهای ذهنی سوژه‌ها تعبیر و تفسیر می‌شوند و مونتاژ واقعیتها توسط فاعل شناسا یک امر پذیرفته شده

است. طبیعی است و قتیکه چنین متد و روش بکار گرفته شد واقعیتها به سان مواد خام در دست فاعل است که هرگونه خواست با آن بازی می‌کند که البته این امر در حوزه روش شناسی به معنی نسیت‌گرایی روشی نخواهد بود زیرا کانون همه پردازشهای ذهنی فاعلهای شنا، یک واقعیت بیرونی با تمامی عناصر نهفته در آن است و این سبب می‌شود که هرگونه هرج و مرج معرفتی از بین برود. به عبارت دیگر در این روش درست است که فاعل شناسا در مرکز قرار می‌گیرد ولی پردازش ذهنی سوژه‌ها با یک دال مرکزی دیگر قابل کنترل و هدایت است و آن مولفه‌های عینی توسعه است که در خارج و بریده از ذهن فاعل وجود دارد و سوژه‌ها کاری که انجام می‌دهد این است که این مولفه‌های عینی را با یک مونتاژ و نهایتاً بسته بندی جدید با کشف روابط علی و معلولی میان آنها، صورت بندی مفهومی می‌کند و بس.

اقتضای بودن مطالعات

در روش دوم علاوه بر اینکه مطالعات به صورت تبیینی و عینی به انجام می‌رسد، اقتضانات مکانی و زمانی هر مطالعه نیز مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. به همین جهت است که زمینه غیر ایدئولوژیک شدن توسعه بیش از پیش فراهم می‌شود. علت کاوی و شناخت عناصر توسعه آفرین خود به خود زمینه را برای طرح توسعه در یک فضای غیر جهت دار میسر می‌سازد. اقتضایی بودن مطالعات به معنی وارد ساختن متغیرهای حاشیه‌ی و مغفول در جامعه به منظور طرح توسعه در کشور است. به عبارت دیگر اقتضایی دانستن مطالعات توسعه، متغیرهای منفعل را فعال در نظر گرفته و امکانات ایجابی و سلبی در باب توسعه را گسترش می‌دهد.

مکتب‌نوسازی جدید جزو مکاتب است که توسعه را از همین رهگذر و معطوف به مولفه‌های برگرفته شده از روش علوم رفتاری مورد بحث قرار می‌دهند. مکتب‌نوسازی جدید به دلیل انتقادات که بر مکتب‌نوسازی کلاسیک شد و به منظور پاسخگویی و حمایت از استخوان بندی مکتب‌نوسازی کلاسیک شکل گرفت. این مکتب علاوه بر اینکه پاره از انتقادات را می‌پذیرد ولی از اصل استخوان بندی توسعه دفاع می‌نماید. دفاع نوگرایان جدید را می‌توان از رهگذر اصلاح و بازسازی آنها نسبت به مکتب‌نوسازی کلاسیک مورد توجه قرار داد. توجه به عناصر مکتب‌نوسازی جدید، زمینه را برای پیوند این مکتب با روش رفتاری بیش از پیش فراهم می‌کند. نوگرایان جدید برخلاف نوگرایان کلاسیک، تأکید بر عناصر سنتی، تأکید بر تاریخ و تأکید بر دخیل بودن عناصر متکثر می‌نماید. از این نظر باز اندیشی توسعه‌ی یک ضرورت است. سنت و تجدد متباین نیستند چه اینکه توسعه‌ی تک خطی نمی‌شوند. نوگرایان جدید تأکید بر نقش داشتن متغیرهای زیاد بر توسعه داشته و برای توسعه‌ی و توسعه‌الگوهای زیادی در نظر می‌گیرند. از نظر آنها شواهد تاریخی کشورهای مختلف باید مورد توجه قرار گرفته و بر عوامل خارجی به عنوان اساسی‌ترین فاکتور برای توسعه و توسعه، تأکید می‌شود.

یکی از مهمترین مولفه‌های مکتب‌نوسازی جدید طرح توسعه در یک فضای غیر ایدئولوژیک است. در مکتب‌نوسازی کلاسیک توسعه به مثابه یک طرح ایدئولوژیک به دیگران تحمیل می‌شود. غیریت‌سازی میان سنت و مدرنته یکی از شاخصهای اصلی آن است. از نظر مکتب‌نوسازی کلاسیک، جامعه‌ی که آهنگ رسیدن به توسعه را دارد باید از هر آنچه دارد، دست بکشد و هیچگونه آشتی میان سنت و ارزش‌های جدید متصور نیست. به عبارت دیگر در درون پارادایم‌نوسازی کلاسیک، سنت گسست از گذشته و انقطاع از ارزش‌های سنتی یک اصل مرکزی است این در حال است که مکتب‌نوسازی

جدید همه بحثهای خود را به صورت غیر ایدئولوژیک مطرح می‌سازد. هیچگاه دو گانه انگاری میان سنت و تجدد از نظر آن‌ها قابل قبول نیست، بلکه در عوض سنت استمرار و روی آوری به عناصر توسعه آفرین سنتی به عنوان یک اصل مورد توجه است. البته دخیل کردن و حضور عناصر سنتی در دنیای جدید به معنی پذیرش الزام و پیوند ذاتی میان عناصر سنتی و تجدد نیست بلکه پارامترهای سنتی به صورت لابلشرط بوده و امکان دارد ممد تجدد و توسعه باشد و ممکن است مانع باشد.

کلیت انگاری ذهنی که در نوسازی کلاسیک وجود دارد جای خود را به عینی گرایی و مطالعات موردی می‌دهد. مذهب به عنوان یک عنصر سنتی با کلیت خود انکار نمی‌شود بلکه با یک واکاوی عینی در متن مذهب، مولفه‌های از متن مذهب استخراج می‌شود که قوامبخش توسعه و یا مانع آن است. این کار صرفاً در یک چارچوب صرفاً انتزاعی و نظری مورد بحث قرار نمی‌گیرد بلکه نمودهای بیرونی و نمونه‌های عینی آن نیز نشان داده می‌شود. مطالعات افراد چون وانگ با مرکزیت بحث تبارگرایی در چین، مطالعات دیویس با طرح نظریه حصارها در مورد ژاپن و اینکه مذهب در ژاپن از دو نوع قابلیت ایجابی و سلبی نسبت به توسعه برخوردار است، جزو نمونه کارهای است که نوگرایان جدید در نقد از بحثهای کلی و ایدئولوژیک مکتب نوسازی کلاسیک کرده‌اند. بحث هانتینگتون در باب دموکراسی، نمونه دیگری از این بحثهاست که دموکراسی را به صورت یک روایت کلان برای همه جوامع در نظر نگرفته و بلکه در بعضی از تعبیر به صورت واضح بر ناکارآمدی دموکراسی برای جوامع اسلامی تأکید می‌کند. انکار مفهوم و اصلاح دموکراسی اسلامی و ناکارآمد خواندن این صورت بندی به معنی دخیل کردن عناصر جزئی ولی در عین حال تأثیر گذار بومی و جغرافیایی در بحث توسعه است (هانتینگتون، ۱۳۷۹:).

ج. روش علوم پسا رفتاری

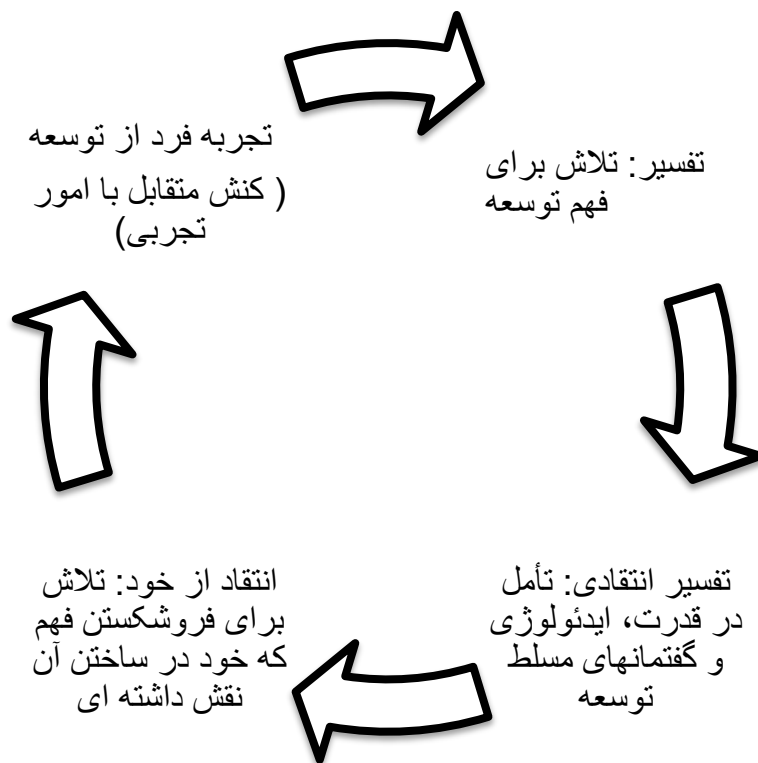
این روش در واقع در نقد دو روش قبلی موجود آمده است. از نظر پسارفتارگرایان، هرگونه نگاه یک دست و خطی نسبت به توسعه مردود است و هیچگاه نباید برای رسیدن به قانون واحد و جهان شمول توسعه کوشش نمود. کوششهای معطوف به یکدستی و خطی بودن توسعه بدون در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی و اقتضانات محیطی آن‌ها به معنی انحراف و نادیده گرفتن عوامل و تفاوت‌های فرهنگی است در حالیکه این تفاوتها یک امر واقعی بوده و با نکار آن نمی‌توان معادلات عینی را تغییر داد. نگاه زنجیره‌ی نسبت به توسعه و اینکه یک خط روشن برای رسیدن به توسعه برای همه جوامع در نظر گرفته شود و یک رابطه علی و معلولی خاص مورد توجه قرار بگیرد، چیزی جز انکار متغیرهای تعیین کننده در باب توسعه نیست. یکی از دلایل اصلی برای برخوردهای محتاطانه با توسعه از سوی کشورهای جهان سوم، هژمون بودن نگاه‌های ناشی از روشهای سنتی و رفتاری در این کشورها است. از آنجاییکه خیلی از کشورها توان انطباق با نسخه‌های یکدست نداشته و عملاً قادر به گسست نسبت به متغیرهای بومی خود نیستند در نتیجه در یک معادله تباینی میان هنجارها و پارامترهای بومی و توسعه، هنجارهای بومی خودشان را ترجیح می‌دهند. خصوصاً این امر زمان بیشتر موجه جلوه می‌کند که هنجارهای بومی حیث هویتی به خود گرفته و من عمومی را در جامعه شکل میدهد. طبیعی است که در چنین شرایطی و تحت چنین دریافتی هیچ جامعه توسعه را نمی‌پذیرد.

منازعه پسارفتارگرایان با رفتارگرایان و سنتیها در واقع بازخوان همان منازعه وجدال روش تبیینی و تفهیمی است. رفتارگرایان در صدد علت یابی توسعه در جهان است و اینکه چه چیزی سبب و چه عواملی بر خلق توسعه به عنوان یک امر عینی تأثیر گذار است. در حالیکه در نگاه پسارفتاری آنچه که مهم است و از اولویت برخوردار است این است که بدانیم توسعه چیست و عناصر ارزشی نهفته در متن توسعه کدام است. از این نظر توسعه ذاتا معنی دار است و با اغراض فردی و جمعی و هم چنین سنتهای خاص فرهنگی گره خورده است. هیچگاه نباید توسعه را یک دال تهی در نظر گرفت بلکه همواره یک پیمانه پر می‌باشد. « نظریه های تفسیری به روی قلمروی معنایی زندگی انسانی تأکید دارند. ما فقط با رویدادها سروکار نداریم بلکه رویدادها وقتی برای ما رویداد می شوند که معنایی را به آنها نسبت می دهیم. به طور کلی تجربه های ما از رویدادها رنگ اغراض و اهداف ما را به خود می گیرند. به این ترتیب امور وقتی قابل طرح اند که در چارچوب یک نظام تفسیری، معنای خاصی پیدا می کنند. واقعیت براساس معنایی که به آن نسبت داده می شوند، تجربه می شوند.» (آدلر، ۱۹۳۱: ۳) فهم این سخن را از رهگذر بسط و توضیح عناصر آن پی می گیریم.

نیت مندی توسعه

توسعه قبل از آنکه یک امر عینی باشد یک امر قصدی است. به عبارت دیگر توسعه را نمی توان با رجوع به مولفه های عینی آن فهم کرد بلکه نیتهای نهفته در اندرون توسعه است که فهم توسعه را ممکن می سازد. همینکه توسعه تمام صورت بندیهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جوامع را دستخوش دیگرگونی ساخته و از سر ستیز پاره ی از مظاهر و ارزشهای سنتی جوامع را قابل قبول نمی شمارد، خود دلیل بر قصدی و ارزشی بودن توسعه است. توسعه سرشار از رازهای نهفته ی است که کشف این رازها و فهم آن فقط با روش تفهیمی ممکن و میسر است از این رو با روی آوری به روشهای تفهیمی وبری باید در صدد معناکاوی توسعه بود. نیت مندی توسعه است که مولدان و مجریان توسعه با اندرونی کردن ارزشهای خاص در متن توسعه به پیشواز جهان شتافته و برای از بین بردن جهان کهنه و آباد کردن جهان نو طرح نو در انداخته اند. از این نظر توسعه دیگر یک رخداد و اتفاق نیست بلکه توسعه یک قصدی است که براساس یکسری اهداف و ارزشهای مشخص آفریده شده است. « قصدگرایی دلالت بر این دارد که بازیگران می توانند به مقاصد خود واقعیت بخشند. بنا براین ما می توانیم رویدادها و تحولات سیاسی را صرفا با توسل به مقاصد یا نیاتی که خود کنشگران دارند تبیین کنیم. (کالین های، ۱۳۸۵: ۱۸۳) توسعه ممثل و مظهر بیرونی قصدی است که آفریدگاران توسعه از آن داشته اند.

نیت مندی توسعه است که مجال طرح روشهای بازاندیشانه را نسبت به توسعه فراهم می سازد. رویکرد تفسیری به توسعه علاوه براینکه نگاه خام عینیت گرایی نسبت به توسعه را رد می کند حامل چند اصل اساسی دیگری نیز هست، یکی اینکه از نظر بازاندیشی نگاه مشاهداتی به توسعه یک انحراف و خطا در نظر گرفته می شود. دوم اینکه ما نسبت به فهم خود از توسعه مدام و همواره باید شک کنیم و این به معنی عدم قطعیت در شناخت ما نسبت به توسعه است. سوم اینکه ذهن با مراجعه مداوم به توسعه زمینه درک جدید خود از توسعه را فراهم می سازد. نتیجه اینکه یک دور از بازاندیشی در مورد توسعه موجود می آید که هر دور، چهار مرحله دارد (تجربی، تفسیری، انتقادی و انتقادی از خود) که به صورت ذیل می توان آن را نشان داد:



۱. تاریخی بودن توسعه

منظور از تاریخی بودن توسعه این است که درک توسعه با روی آوردن به تاریخچه آن ممکن می شود به نحوی که برای فهم توسعه باید تکوین و تحول تاریخی آن را درک کرد. تکوین و تحولی تاریخی، توسعه را همان کرده است که هست. نکته دوم در بحث تاریخی بودن توسعه پذیرش تعدد الگوها است و نمی توان برای تمامی جوامع یک الگوی خاص و کلی در نظر گرفت زیرا « تاریخت باوری با تکیه بر اینکه آنچه به عمل یا گروهی اجتماعی هویت می بخشد دقیقا همان چیزی است که آن را منحصر به فرد و متفاوت می کند. می گوید افرادی که تاریخچه متفاوتی دارند متفاوتند و از اساس هم متفاوتند » (برایان فی، ۱۳۸۶: ۲۷۲) نگاه تاریخی داشتن به توسعه به دلالت التزامی به ما می فهماند که در درون توسعه ارزشها و اقتضانات زمانی و مکانی وجود دارد که فهم توسعه از رهگذر همان اقتضانات میسر است بدون در نظر گرفتن اقتضانات زمانی و مکانی توسعه، ورود در جهان توسعه ناممکن خواهد بود. به همین دلیل است که دیلتای می گوید « ما طبیعت را توضیح می دهیم، اما انسان (و حوزه انسانی را که توسعه جزو آن است) را باید بفهمیم » (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۳۷). بنابراین توسعه یک ورودی مناسب برای فهم سوژه های انسانی یک تاریخ مشخص است و از طریق توسعه می توان به دنیایی ذهنی یک عصر وارد شد. « فهم، گشاینده عالم آدمها به روی ماست. فهم، کشف مجدد من از طریق توست » (dilthey, 1961, 67) طبیعی است که جهان انسانی جهانی متکثر است و برساخته جهان ذهنی افراد نیز متکثر خواهد بود. توسعه به مثابه برساخته ذهن جمعی یک جامعه گونه های متکثر خواهد داشت البته در صورتیکه ذهن جمعی یک جامعه توان خلق توسعه را داشته باشد در غیر آن صورت دیگر مجال سخن گفتن از توسعه پیش نمی آید.

در نتیجه یک دست کردن جوامع انسانی به بهانه توسعه غیر ممکن است زیرا توسعه در متن خود ارزش‌های و ایده‌های عصری یک مقطع را جای داده است که فهم آن وابسته به فهم ارزش‌های در هم تنیده و ایده‌های مسلط آن دوره است و چه بسا که میان ارزش‌های یک دوره با دوره دیگر انقطاع و گسست وجود داشته باشد و بلکه پاره از ارزش‌های اجتماعی در یک جامعه از طریق گسست با ارزش‌های پیشین آن جامعه موجود می‌آید در نتیجه نمی‌توان توسعه را در یک سلسله به همه پیوسته از ارزشها و ایده‌ها مورد مطالعه قرار داد. توسعه، خلاصه یک ایده در یک تاریخ مشخص است که امکان کاربست آن در تاریخ و در عصر دیگر بدون در نظر گرفتن تمهیدات لازم آن عصر ممکن نخواهد بود. تاریخ‌گرایی در باب توسعه به معنی این است که روح حاکم بر تاریخ روح ایده‌ها است، توسعه به مثابه پوسته‌ظاهری ایده‌ها در تاریخ قابل بحث است. (Jack Lively, 1989, 1)

۲. پارادایمی بودن توسعه

در رهیافت پسا رفتاری باور بر این است که مواجهه با توسعه به صورت عینی امکان پذیر نیست. همانگونه که تمامی حوزه انسانی پارادایمی است، توسعه نیز از این قاعده مستثنی نبوده و به صورت پارادایمی قابل بحث است و انگهی به دلیل عدم انسجام مفهوم عینیت در عینیت باوری، بسیاری به این نتیجه رسیده‌اند که عینیت یک امر محال است اینان مدعی‌اند که ما همه جانبدار و دارای جهت گیری هستیم و اسیر زندان پارادایمهای فرهنگی و مفهومی خود هستیم و ضرورتاً پیشداوریهای داریم. همانگونه که جهان سومها نسبت به توسعه با یک عقبه ذهنی برخورد می‌کنند و قادر بر مواجهه‌ی غیر ارزشی نیستند، توسعه آفرینان در کشورهای توسعه یافته نیز از این قاعده مستثنی نبوده و همواره رفتار و کردارشان مقرون به ارزش‌های نهفته در درون توسعه است. برخی از نظریات نه تنها سوژه‌های انسانی را همیشه توأم با ارزش در نظر می‌گیرند بلکه مدعی‌اند که افراد حتی در مواجهه به طبیعت بازهم ارزشی و با پیشداوری خاص برخورد می‌کنند « واقعیت به خودی خود گویا نیستند و عیان نمی‌شوند با طبیعت ما هرگز بی‌آرایه و پیرایه مواجه نمی‌شویم. تجربه، حسیات و دیگر اداراکات ما نیازمند منابع مفهومی پیشینی هستند تا به منصفه ظهور برسند. زبان که وسیله اندیشیدن و بیان اندیشه‌های ماست ذاتاً آلوده و آمیخته با اعتقادات مفهومی ماست» (برایان فی، ۱۳۸۶: ۳۵۴-۳۵۵)

خلاصه اینکه در رهیافت پسا رفتارگرایی مولفه‌های مورد تأکید رفتارگرایان مورد انکار قرار می‌گیرد که البته این مسأله به معنی انکار ابعاد مثبت رفتارگرایی نیست. چیزی که در پسا رفتارگرایی در کانون توجه قرار دارد این است که یکسان‌نگری حوزه علوم انسانی با حوزه علوم طبیعی و مشخصاً مطالعه توسعه در چارچوب قواعد و منطق علمی و پوزیتیویستی یک خطای نا بخشودنی است. ضمن اینکه امکان استخراج یکسری مولفه‌های عینی برای توسعه وجود دارد ولی هیچگاه توسعه را نمی‌توان با ابعاد کمی آن مورد مطالعه قرار داده و ارزش‌های درونی آن‌ها را نادیده گرفت. تعریف توسعه معطوف به شاخصهای عینی آن به معنی تقلیل توسعه به عناصر شکلی نه تنها ممد فهم توسعه نیست بلکه موجب انحراف معرفتی نسبت به توسعه می‌شود « رهیافت مافوق رفتاری منادی این پیام صریح است که علیرغم آنکه رهیافت جدید علوم رفتاری توانست زمینه را برای رشد و توسعه علمی مطالعات مربوط به حوزه رفتارهای سیاسی فراهم آورد، اما تک بعد گرایی و تأثیر پذیری عمیق آن از علوم طبیعی موجب شده است که مخالفین به شدت رهیافت مذکور را مورد انتقاد قرار داده و متذکر شوند که

کاربرد اعداد و اندازه‌گیری از یکسو و تأکید بر علم محض از سوی دیگر موجب شده است که کیفیات و به خصوص ارزش‌های کمیات گردند.» (سیف زاده، ۱۳۷۵: ۶۸)

نگاه کثرت‌گرایانه در باب توسعه، بر ایند روش‌شناسی پسا‌رفتارگرایی است. نگاه کثرت‌گرایی به معنی حضور معنی‌دار همه عناصر محیطی و اقتضایی زمان و مکان هر جامعه و کارآمد دانستن هر نظریه به تناسب شرایط اجتماعی حاکم در آن جامعه است. شکست فراوایتها و ناکارآمد دانستن نظریه انحصارگرایانه و خطی از همین روش‌شناسی شروع می‌شود. براساس الزامات روش‌شناسی پسا‌رفتارگرایی است که هر کشور و جامعه‌ی متناسب با تجربه خاص خود و واقعیت‌های تأثیرگذار آن، تمهیدات معطوف به توسعه را پیش‌نهاد می‌کند. در نگاه کثرت‌گرایی به همان میزان که دخیل کردن متغیرهای متکثر به مثابه یک اصل در نظر گرفته می‌شود، به همان پیمانانه دریافت وجه باطنی توسعه نیز برایش مهم است. در نگاه کثرتگرایی، پذیرش تکثر خلاصه به وجه ظاهری و پذیرش نظریه‌های متکثرانه در باب توسعه نمی‌شود بلکه دامنه آن به وجه باطنی توسعه نیز مربوط شده و به درک‌های متفاوت و مختلف از وجه باطنی توسعه نیز احترام گذاشته می‌شود. یعنی تکثر همه سطوح و لایه‌های توسعه را شامل می‌شود زیرا کثرتگرایی چیزی است که در آن اصل و ریشه‌ای امور بیش از یکی دانسته شود. در کثرت‌گرایی، کثرت بر وحدت برتری دارد. نه تنها ساخت توسعه بلکه ساخت جهان، ساخت متکثرانه درک می‌شود. کثرت‌گرایان معتقد است که توسعه بر حسب نظریه‌های مختلف و الگوهای متکثر آرایش می‌یابد و هدف آن نیز، به رسمیت شناختن همه نظریه‌ها و الگوهای مربوط به توسعه است. تعدد و تنوع نه تنها واقعیات تاریخی توسعه است بلکه این تکثر مطلوب نیز هست. کثرت‌گرایان به کثرت و چندگانگی به اصل و مبدآ در توسعه قایلند.

به این ترتیب، روش‌شناسی پسا‌رفتارگرایی، زمینه را برای بازخوانی و به عرصه کشاندن نظریه‌ها و الگوهای متکثر در باب توسعه فراهم می‌آورد. با مرور نظریه‌ها و الگوهای متکثر توسعه ضمن اینکه مدل‌ها معرفتی بدست می‌آید، مجال برای گذریش یک الگو برای توسعه آنهم متناسب با واقعیات هر جامعه فراهم خواهد گشت. براساس روش‌شناسی پسا‌رفتاری، هیچگونه التزامی برای منظور کردن الگوی خاص وجود ندارد، هر کشور متناسب با وضعیت فرهنگی و منطق حاکم بر جامعه‌ی خود می‌تواند الگوی مناسب را در نظر بگیرد. عدم تأکید بر الگوی خاص و میدان دادن به مدل‌های مختلف و متناظر با واقعیتهای هر جامعه، به معنی تن دادن به الزام روش‌پسا‌رفتاری در مباحث توسعه است. از این نظر هیچگاه مدل‌نهایی و انحصاری در باب توسعه وجود ندارد بلکه شناوری در همه ساحات و سطوح توسعه به مثابه یک امر عینی مورد وفاق است.

نتیجه‌گیری

روش‌شناسی توسعه به عنوان دانش درجه دوم از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است. روش‌شناسی توسعه علاوه بر اینکه ابهامات روشی را برطرف می‌سازد، جهت‌گیریها و نوع مواجهه ما را نسبت به توسعه نیز تعیین می‌کند. در روش‌شناسی علاوه بر مباحث تکنیکی، محتوای و نوع دریافتها نسبت به توسعه نیز مشخص می‌شود مثلاً اتخاذ هر یک از روش‌های سه‌گانه الزام خاص خود را دارد و به معنی تعیین جهت‌گیریها نسبت به توسعه است. تعیین‌کنندگی روش‌شناسی است که به رغم طرحها و مدل‌های متکثر توسعه، مجال برای کاربری همه آنها وجود ندارد و روش‌شناسی است که کاربری مدل‌های توسعه را در یک جامعه ممکن است تبدیل به یک امر ممکن بسازد و ممکن است آن را به مثابه یک سوژه ممتنع در بیاورد. مکاتب و

الگوهای توسعه هر کدام تحت تأثیر مباحث روش‌شناسانه قرار داشته و متناسب با ظرفیتهای روش‌شناسی، امکان پاسخ‌گویی به نیازمندیهای جوامع را پیدا می‌کنند. مکتب‌نوسازی به دلیل اینکه در مباحث روش‌شناسی خود تحت تأثیر روش‌شناسی سنتی است، همه مواجهات خود را با واقعیتهای جوامع به صورت ایدئولوژیک و ایستا برگزار می‌کند و کمتر حاضر به پذیرش انعطاف‌های لازم می‌باشد. ایدئولوژیک بودن نوسازی کلاسیک علاوه بر سایر زمینه‌های آن، مهمترین عامل که به ایدئولوژیک شدنش کمک کرده است، روش‌شناسی سنتی است که در این مکتب وجود دارد. هژمون بودن روش سنتی در مکتب‌نوسازی کلاسیک، ظرفیتهای این مکتب را در شرایط موجود با تقلیل مواجهه نموده است. چه اینکه روشهای رفتاری، همه محدودیتهای موجود در پوزیتویسم را بر توسعه تحمیل کرده است. اثباتگرایی در مباحث توسعه، ضمن اینکه ظرفیتهای عینی توسعه را عینی می‌سازد و جوامع را برای حرکت‌های توسعه‌ی تشویق می‌کند، به همان نسبت تحت تأثیر الزامات منفی و چالشهای کلی پوزیتویسم نیز قرار می‌گیرد. محدودیتهای توسعه در روش‌شناسی علوم رفتاری به معنی غفلت از مباحث نیت‌مندی و قصدیت است که در توسعه وجود دارد. به عبارت دیگر در روش‌شناسی رفتارگرایانه قصدیت که در توسعه وجود دارد و وجه باطنی توسعه که مهمتر از وجه ظاهری آن است هیچگاه مورد توجه قرار نمی‌گیرد و این مسأله مشکلات زیادی را در بحث توسعه ایجاد می‌کند. نوسازی جدید که از نظر مباحث روش‌شناسی متکی بر روش‌شناسی رفتاری است کمتر از دقت‌های لازم برخوردار است. توان توجه به معنی و جهت‌گیریها باطنی توسعه را نداشته و توسعه را به مثابه یک امر غیر پویا و تقلیل یافته به تعداد از پارامترها می‌سازد. این در حال است که جوهر اصلی توسعه، معنای باطنی توسعه و ارزشهای همیشه جاری در متن توسعه است و تقلیل دادن توسعه به یکسری شاخصهای عینی توسعه به معنی انحراف از جوهر اصلی توسعه می‌باشد.

روش‌شناسی پسا رفتاری ممکن است با یک نگرانی همراه باشد. نسبت تهدید اصلی در مباحث معرفتی توسعه به حساب آید ولی ظرفیتهای که در این روش وجود دارد، توسعه را به مثابه یک سوژه ممکن و سهل الوصول برای خیلی از جوامع در می‌آورد. در مباحث معرفتی این روش علاوه بر اینکه تجربه و پارامترهای عینی توسعه را به رسمیت می‌شناسد، نیت‌مندی و قصدیت را به همان پیمانه در متن توسعه نیز به عنوان یک امر انکارناپذیر مورد توجه قرار می‌دهد. البته اتخاذ روش پسا رفتاری در توسعه به معنی پذیرش الزامات روش‌پسامدرن در حوزه معرفت‌شناسی نیست که همه مباحث را با روشهای دیرینه شناسی و تبارشناسی فوکویی به بحث بگذاریم بلکه به معنی پذیرش همه ظرفیتهای است که در روش رفتارگرایانه وجود ندارد. روش‌شناسی پسارفتاری به معنی رفع محدودیتهای است که در مکتب‌نوسازی کلاسیک و جدید وجود داشت. در این روش ضمن اینکه از امتیازات روشهای قبلی استفاده صورت می‌گیرد، سعی می‌شود که محدودیتهای آنها نیز بر طرف شود. الزام چنین کاری ممکن شدن توسعه در تمامی جوامع است. در چنین روش نه تنها ارزشهای باطنی و اولیه توسعه به رسمیت شناخته می‌شود بلکه مجال برای پذیرش ارزشهای پسینی توسعه نیز بوجود می‌آید. توسعه به مثابه یک بسته کلان لحاظ می‌شود که هیچگونه نگاههای دوگانه انگارانه در آن وجود ندارد و امکان دخیل کردن ارزشهای محیطی هر جامعه در متن آن میسر است. این کار علاوه بر مباحث معرفت‌شناسانه که ممکن است در پی داشته باشد، مهمترین پیامد آن تکرارگرایی در مدل‌های توسعه است که هر جامعه متناسب با وضعیت خود می‌تواند به توسعه روی بیاورد.

منابع

۱. برایان فی (۱۳۸۶). **فلسفه امروزی علوم اجتماعی**. ترجمه خشایار دیهمی. تهران: انتشارات طرح نو، چاپ سوم.
۲. دیوید مارش و استوکر (۱۳۸۴). **روش و نظریه در علوم سیاسی**. ترجمه حاجی یوسفی. تهران: انتشارات مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
۳. راین، آلن (۱۳۸۲). **فلسفه علوم اجتماعی**. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: انتشارات صراط، چاپ سوم.
۴. سو، آلون (۱۳۸۰). **تغییرات اجتماعی و توسعه**. ترجمه محمود حبیبی مظاهری. تهران: انتشارات مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۵. سیف زاده، حسین (۱۳۷۵). **نوسازی و دگرگونی سیاسی**. تهران: انتشارات قومس، چاپ سوم.
۶. سیف زاده، سید حسین (۱۳۸۸). **مدرنیته و نظریه های جدید علم سیاست**. تهران: انتشارات نشر میزان، چاپ سوم.
۷. موثقی، سید احمد (۱۳۸۷). **اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه نیافتگی**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
۸. موثقی، سید احمد (۱۳۸۵). **نوسازی و اصلاحات در ایران**. تهران: انتشارات قومس، چاپ اول.
۹. های، کالین (۱۳۸۵). **درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی**. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: انتشارات نی، چاپ اول.
10. David Harrison (1988). *The Sociology of Modernization and Development*, Rutledge,
11. Dougherty, J. and pfaltzgraff, R. *Contending theories in international relations*. New York: Harper and row.
12. lively, Jack (1989). *Modern political theory from Hobbes to Marx*, London, Rutledge,